

انگشت

و

ماه

خوانش دوازده شعر احمد شاملو

ع. پاشایی

ویرایش سوم



مؤسسه انتشارات نگاه

تهران، ۱۳۹۳

پاشائی، عسکری، ۱۳۱۸ -

انگشت و ماه: خوانش دوازده شعر احمد شاملو / ع. پاشایی.

[ویراست ۳]

تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۳.

۳۸۱ ص.؛ ۱۴/۵×۱۷/۵ م.م.

ISBN: 978-964-351-951-3

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتاب حاضر تحت همین عنوان توسط ناشران مختلف منتشر شده است.

چاپ چهارم (اول نگاه).

۱. شاملو، احمد، ۱۳۰۴-۱۳۷۹ - نقد و تفسیر.

۲. شعر فارسی - قرن ۱۴.

۱۳۹۳ ۸۳۲ ی ۸۵ الف / PIR ۸۱۱۴ ۸۵۱/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۰۰۷۵۵

ع. باشایی

انگشت و ماه

خوانش دوازده شعر احمد شاملو

چاپ چهارم (اول نگاه): ۱۳۹۳، لیتوگرافی: اطلس چاپ

چاپ: احمدی، شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۱-۹۵۱-۳

حق چاپ محفوظ است.

* * *

دفتر مرکزی: انقلاب، خ. شهدای ژاندارمری، بین خ. فخر رازی و خ. دانشگاه، پ. ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲-۶۶۹۷۵۷۱۱، ۸-۶۶۴۸۰۳۷۷، ۶۶۴۶۶۹۴۰، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷

www.entesharatnegah.com info@entesharatnegah.com

Email: negahpublisher@yahoo.com

فهرست مطالب

❧ پیشگفتار ❧

۱۳

❧ بهتر است که بدانیم ❧

۲۳

❧ آي عشق آي عشق ❧

بر سرمای درون

۳۷

❧ چه هنگام می‌زیسته‌ام؟ ❧

هجراتی

۷۵

❧ ترسیم جغرافیای یک صدا ❧

کویری

۱۰۵

❧ آواز زلالی ❧

مرگ ناصری

۱۳۱

❧ باقیچی سیاهش ❧

منور در فکر آن کلاغم ...

۱۸۳

❧ امیرزاده‌ی کاشی‌ها ❧

ترانه‌ی آبی

۲۰۵

❧ غریب‌سبز ❧

باران

۲۳۳

❧ عفونت یک کابوس ❧

صبح

۲۵۹

❧ در لحظه‌ی رستاخیز: «می‌درخشم و فرو می‌ریزم» ❧

رستاخیز و در لحظه

۲۷۳

❧ طرح یک استحال: آن‌سوی نیک و بد، یک سلاخ ❧

سلاخی می‌گريست

۳۰۳

❧ ساختار متقارن ❧

شانه

۳۲۷

❧ معماری موسیقایی ❧

۳۴۱

❧ زنگار و آینه ❧

۳۵۹

پیشگفتار

انگشت و ماه بار اول در سال ۱۳۷۱ در سوئد چاپ شد (انتشارات آرش) با عنوان فرعی **نظاره‌ی هشت شعر شاملو**. در ویرایش دوم ساختار متقارن را به آن اضافه کرده و تمام متن را بازخوانی کرده بودم با کمی دستکاری در بعضی فصل‌ها. و حالا این ویرایش سوم انگشت و ماه است، با خوانش سه شعر دیگر شاملو همراه با مقدمه‌یی دیگر، و بازخوانی و بازنویسی تمام خوانش‌های ویرایش دوم، هم در شکل هم در محتوا.

یک کار دیگر. در این ویرایش تمام شعرها را سطرشماری کرده و در متن خوانش‌ها بارها به این شماره‌ها ارجاع داده‌ام.

از همین اول آب پاکی را روی دست آن خواننده‌یی بریزم که از این کتاب بیش از آن‌چه هست انتظار دارد. برای او می‌گویم که **انگشت و ماه** نه شرح و تفسیر شعر شاملو است، نه تأویل و نقد، و این جور چیزها. فقط نمونه با چند شیوه از «خوانش» شعر است که نمونه‌هایش از شعرهای احمد شاملو انتخاب شده است. آموزش خوانش است، برای کلاس‌های دبیرستان. همین. من این شیوه را از منابع مختلف غربی آموخته‌ام. در تمام مدت نوشتن این کتاب شاگردهای دبیرستانی را پیش چشم داشتم. خلاصه، روی حرفم با «بر و بکس» مدرسه است (اگر شما از بر و بکس باشید دیگر

احتیاجی نیست که برای تان بنویسم «برو بکس».) سعی کرده‌ام با همان زبانی بنویسم که با آن‌ها حرف می‌زده‌ام. هر سه کتابم — انگشت و ماه، از زخم قلب ...، و نام همه‌ی شعرهای تو — با همین قصد اما به شیوه‌های کمابیش متفاوت، و در زمان‌های متفاوت — از ۱۳۵۸ اول تا آخر ۱۳۹۲ — نوشته شده‌اند.

خواننده می‌تواند سؤال‌هایش را در زمینه‌ی خوانش‌ها در www.bamdadesari.ir با من در میان بگذارد. عمری اگر باقی ماند حتماً به آن‌ها جواب می‌دهم.

۵

دیروز: «صورت مسأله را به دقت بخوانید»

«شعری را که در دست دارید به دقت بخوانید و خوب به آن فکر کنید!» این حکمی است که همه در مدرسه شنیده‌ایم. اما سؤال این است: به دقت خواندن یعنی چه؟ اصلاً چه طور باید خواند؟ شک نیست که خواندن و راه بردن به درون شعر راه و روشی دارد، هر چند نه راه و روشی مدوّن یا به قطعیت رسیده.

— آیا این «راه و روش» و این «شیوه» را جایی می‌آموزیم؟ مثلاً در مدرسه، از دبستان تا دانشگاه؟

— بگذارید برای تان چیزی نقل کنم. دبستانی که بودم همیشه گمیت‌م در حل مسأله‌ی حساب لنگ بود. از سواددارهای دم دست می‌پرسیدم این مسأله را چه جوری باید حل کرد؟ می‌گفتند: «اول صورت مسأله را به دقت می‌خوانیم و خوب فکر می‌کنیم و بعد شروع می‌کنیم به حل کردن آن.»

بارها صورت مسأله را می‌خواندم، چیزی به ام الهام نمی‌شد. هی فکر می‌کردم و فکر می‌کردم، اما مسأله حل نمی‌شد که نمی‌شد. کو آن دل و جرأت که از معلم بپرسم: «آقا، اجازه؟ «صورت مسأله را به دقت بخوانید»

یعنی چه؟» چه کار یا چه کارهایی باید بکنم؟ فکر کردن یعنی چه؟ برای فکر کردن چه کار باید کرد؟ مداد در دست راست، آرنج چپ روی میز و کف دست چپ زیر چانه، و چشم‌ها به کاغذ ورق‌بزرگ دوخته، نگران و باز هم نگران، و «بزازی ۲۵ متر پارچه خرید از قرار متری ...» پیش چشمم. اما فکرم به جایی قند نمی‌داد. هر چه صورت مسأله را می‌خواندم و فکر می‌کردم و فکر می‌کردم مسأله حل نمی‌شد که نمی‌شد.



بزرگ‌تر که شدم همیشه از خودم می‌پرسیدم: راستی صورت مسأله را چه جوری می‌بایست می‌خواندم؟ چه جوری می‌بایست فکر می‌کردم تا مسأله را حل کرده باشم؟ به زبان امروز: چه فرایندی را باید طی می‌کردم تا فکر کرده باشم؟



شدم معلم ادبیات. دیدم آتش همان آتش است و کاسه همان کاسه: در وقت خواندن شعر، اول شعر را درست بخوانید و خوب فکر کنید. شاگردها مدام دنبال «معنی» بودند و از من معنی شعرها را می‌خواستند. می‌خواستند من بگویم و آن‌ها آن را روی هر بیت در کتاب‌شان بنویسند. می‌گفتند همه‌ی دبیرها می‌گویند و شاگردها می‌نویسند. «آقا سر امتحان چه جوری بنویسیم؟ آقا موضوع انشا چی‌ها میدین؟»

زنگ انشا شد. روی تخته نوشتم: شب بی‌روزی هرگز. توضیح دادم که پس از تجزیه‌ی تک تک کلمات این عبارت، درباره‌ی مفهوم کلی آن — هر چه دستگیرتان شد — بنویسید. صدای اعتراض خیلی‌ها بلند شد. با قلندری «پدرانه» حرف «من» به کرسی نشست. البته نگفته نماند که تجزیه‌ی مفردات یا ملوکول‌های شعر را روی متن‌های قدیمی شروع کرده بودیم و گاهی هم زیر آبی می‌زدیم به شعر نو. اولین سال‌های دهه‌ی ۱۳۴۰ بود.

ورقه‌ها را بردم منزل. حیرت کردم وقتی دیدم که بعضی بچه‌ها صاف رفته بودند روی خط.

از آن روز تا امروز از خیلی‌ها پرسیده‌ام: چه‌طوری شعر می‌خوانید و آن را از که یا از کی و از کجا یاد گرفته‌اید؟ همه خودآموزی کرده‌اند. تأسف آور این است که از این‌ها کسی چیزی از مدرسه نیاموخته، الا «معنی» و «تفسیر».

معلم دیروز خودم که حالا همکار شده بودیم، زنگ تفریح به گلایه گفت: چرا برای شاگرداهات شعرهای کتاب را معنی و تفسیر نمی‌کنی؟ دادشان درآمده، می‌آورند من برای‌شان معنی کنم.

از این بابت از ایشان تشکر کردم. پرسیدم: منظور استاد از «معنی کردن» یا «تفسیر کردن» شعرها چیه؟

— همان کاری که من برای شما می‌کردم: معنی کردن، بیان محصول بیت است در عباراتی ساده‌تر که در آن لغات عربی را هم معنی کرده باشند. مثل کاری که سودی بُستوی بر شعر خواجه کرده است. غرض از تفسیر شعر — که نباید با علم تفسیر خلط شود — غالباً پیدا کردن «ما به‌ازای» خارجی آن شعر است. راستی، بنده که نتوانستم معنی عبارت «شبِ بی‌روزن، هرگز» را درست بفهمم. ببخشید قصد جسارت نداشتم. شاگردهای حضرت عالی از من پرسیدند: آقا معنی این جمله چیه. گفتم به نظرم یعنی «پایان شب سیه سفید است»، البته اگر معنایی بر آن متصور باشد. با خودم گفتم بله، یکی از شعرهای مورد علاقه‌ی استاد، که موضوع انشای اغلب کلاس‌ها بود، یادم هست:

هریشه گمان مبر که خالی ست

باشد که پلنگ خفته باشد.

و بعد هم تأکید می‌فرمودند که در نسخ دیگر آمده:

هر پیسه گمان مبر نهالی ست

شاید که پلنگ خفته باشد.

و بعد می فرمودند بیش تر از یک صفحه ننویسید. بچه ها می گفتند آقا کمی شرح بدین. می فرمودند: «معنی بیت واضح است (گمان مکن هر بیشه یی از پلنگ که غالباً در کوه است) تهی است، ممکن است در بیشه هم پلنگ خفته باشد...» باز بچه ها می گفتند: آقا شرح بدین. می فرمودند: بروید باب اول گلستان را ورق بزنید و حکایتی را که این بیت در آن هست پیدا کنید و بخوانید. بیتی در همان حکایت هست که در نوشتن انشا کمک تان می کند. می فرماید:

اسب لاغر میان به کار آید / روز میدان، نه گاو پرواری.

بچه ها که تندتند یادداشت برمی داشتند، دوباره می گفتند: آقا، معنی. و استاد می فرمودند: «روز میدان (جنگ) اسب کمرباریک و دونده به کار می آید نه گاو در طوبله خورده و آسوده و فربه.»

باز فریاد بچه ها بلند می شد: آقا، شرح. و حکایت همیشه همین بود. آیا هنوز در به همان پاشنه می گردد؟ نمی دانم. امروزه می دانیم که در خواندن شعر راه و روش های متفاوتی هست، و از چند راه متفاوت می توان به خواندن شعر پرداخت.

پیش از هر توضیحی ضروری است بگویم این کتاب از حد یک کار آموزشی ساده پا فراتر نمی گذارد. می خواهد بگوید چه طور شعری را دقیق بخوانیم، و از چه راه هایی به درون شعر راه ببریم، اما هیچ الزام و مطلقیتی در این پیشنهادها نیست.

خوانش همان نقد نیست

انگشت و ماه، در این ویرایش، خوانش دوازده شعر شاملو است — اگر از اشارات گهگاهی به شعرهای دیگر بگذریم — همراه با یکی دو مقاله. پس نمی خواهد شناخت شاملوی شاعر باشد. غرض از این کتاب جز این نیست که انگیزه یی شود که شعرهای شاملو، و شاید هم به طور کلی، شعرهای دیگران را با جانی آگاه تر بخوانیم. این جا به نکات ادبی — از هر نوع که

باشد — اشاره‌ی نمی‌شود، فقط گهگاه به یکی دو نکته‌ی دستوری، آن هم به شکلی بسیار مقدماتی پرداخته‌ایم. بنا بر این، روی خطاب من به کسانی است که خواندن شعرهای شاملو، و شاید هم شعرهای دیگران برای‌شان سخت بوده است. پس در آن نه حکمی در باب این یا آن شعر، یا شعر به طور کلی، خواهید یافت و نه نقد و تفسیری، به معنای معمول آن. بل که این نوشته‌ها طرح‌هایی *هویانه* است، به قول مولانا.

این خوانش‌ها از دید خواننده به شعرها نگاه می‌کند، و لزومی ندارد که خواننده این جا نقد شعر باشد یا مفسر آن. او می‌خواهد آن را بشناسد و با آن زندگی کند، با آن و در آن سفر کند. شاید در قدم‌های بعدی است که به نقد یا تعبیر یا تفسیر آن می‌نشیند. بنا بر این، این نوشته در همان سامان خوانش شعرها می‌ماند.

در کتاب می‌خوانید که در وقت خواندن شعر مجازیم تخیل‌مان را به کار بندیم، و فرق می‌گذاریم میان تخیل و خیال‌بافی. بیان کوتاه تفاوت میان این دو این جا ضروری است. در تخیل، از یک طرف عناصر همانند، و از طرف دیگر عناصر مشترک چیزهای به ظاهر بی‌ارتباط را جست‌وجو می‌کنیم، یعنی به وحدتی که در کثرت‌ها است (با حفظ کثرت‌هاشان) نگاه می‌کنیم، و آن را کشف می‌کنیم و در این کار هیچ‌گاه از مدار شعر، یا دقیق‌تر گفته باشم، از مدار و فضا و موقعیت کلی شعر بیرون نمی‌رویم، یعنی به جامعیت عناصر سازنده‌ی یک شعر توجه داریم. بی‌چنین تخیلی به احساس شعر نزدیک نمی‌شویم. اما خیال‌بافی، این جا آن وجه از حافظه است که از نظم زمان و مکان شعر بیرون می‌رود و می‌توان آن را فرایندی دانست که ایماژها یا خیالینه‌های اولیه را، که شاید ربطی به شعر نداشته باشد و به حواس او رسیده، می‌گیرد و به هم می‌افشد، دنبال تداعی‌های زوا — که شاید فقط لحظاتی به آن‌ها نیاز باشد — و ناروا را می‌گیرد و از اصل شعر دور می‌شود و آن را از دست می‌دهد، هر چند که شاید خود را راضی کرده باشد. تخیل پرورده‌ی خواننده بر ادراک مبتنی است، و خیال‌بافی یا

خیال‌پردازی بر دلخواسته‌های او، که قاعدتاً با شعر همخوانی ندارد. خیالپرداز آن‌چه را که در شعر هست نمی‌بیند و به چیزی که خودش ساخته و پرداخته و با سرشت شعر ناهمخوان است می‌آویزد. در تخیل، منطق آن شعر خاص را که در زبان و قُرم، و به طور کلی در ساختار آن تنیده شده تجربه و زندگی می‌کنیم، آن را باز آفرینی می‌کنیم. خیال‌بافی در خواندن شعر کاری است با ارزش البته اگر هدف شناخت روان‌شناسی خواننده باشد، اما اگر تحلیل و خوانش شعر برای دیگران باشد، کاری است نالازم. اشاره‌ی من به خیال‌بافی در چنین نوشته‌هایی است.

نگفته‌نماید که کارهای مثبتی در زمینه‌ی چه‌طور خواندن شعر صورت گرفته. مثلاً در زمینه‌ی شعر شاملو، شما را به خواندن مقاله‌ی ژرف‌نگر در جهان‌انسانی شعر که تحلیل یک شعر شاملو است (مفتون امینی، دنیای سخن ۲۴، بهمن ۱۳۶۷) دعوت می‌کنم. «چیزی» به شما نمی‌گوید: نه شعر را برای‌تان «معنی» می‌کند و نه «تفسیر»، اما چیزهایی در منظر شما می‌گذارد که شما را به تماشا و فرو رفتن در اعماق آن فرا می‌خواند. نمونه‌ی ارزنده‌ی است در هدایت خواننده به خواندن و دریافتن شعر.

خوانش‌های انگشت و ماه، از یک نظر، «چیزی» به ما نمی‌گوید: نه «معنی» می‌کند نه «تفسیر». نه برداشت‌های اجتماعی یا سیاسی از شعرها به دست می‌دهد، و نه به نقد آن‌ها می‌پردازد.

هر شاعری را به گمان من باید به شکلی خاص خواند. دقیق‌تر، بگویم: بهتر است هر شعری را با حال و هوای خاص متناسب با آن شعر و با راه و روشی که آن شعر راه می‌دهد یا می‌طلبد، بخوانیم. اگر دوست دارید شعری را تفسیر یا تأویل کنید، به هر معنی که باشد، خودتان باید بکنید. این‌جا خلوت‌خانه‌ی شما است. اما یک به اصطلاح تفسیر هم هست که شما را از آن برهیز می‌دهم. در این باره در گفتار رنگار و آینه نوشته‌ام و تکرارش نمی‌کنم.

طرح کلی خوانش

با توجه به نکات پیشگفته، طرح کلی کلاس خوانش را می‌کشیم.

نشست اول

۱. شماره‌زنی سطرها و خواندن چندباره‌ی شعر مورد نظر، مثلاً بر سرمای درون

۲. تهیه‌ی فهرست‌های چندگانه‌ی آن شعر

۳. نگاه کوتاه به ملکول‌های آن فهرست چندگانه

اگر شما این کارها را بکنید دست کم دو ساعت وقت‌تان را می‌گیرد، اما اگر فقط بخواهید کار را بخوانید شاید خیلی وقت نگیرد.

نشست دوم

حرکت بعدی، خوانش تحلیلی یا جزءنگر شعر پیش رو است، یعنی نگاه تحلیلی و باریک‌بینی در ملکول‌های آن شعر است. مثلاً تحلیل ملکول‌های بر سرمای درون زیر ۲۸ جزء یا کلمه، صورت می‌گیرد که جلو بیش‌تر آن‌ها علامت ◀ هست.

بعد از این مرحله از خوانش، غالباً نه همیشه، عنوانی برای این بخش انتخاب می‌شود. مثلاً به این بخش خوانش تحلیلی بر سرمای درون عنوان تهیای غیاب داده‌ایم.

نشست سوم

حرکت بعدی، خوانش ترکیبی یا کل‌نگر، یعنی بررسی ملکول‌های آن شعر است از دریچه همپیکر بودن کل آن‌ها. به خوانش بر سرمای درون در این بخش عنوان آی عشق آی عشق داده‌ایم. نگفته‌ام که این عنوان‌بندی بعد از تمام شدن کار خوانش انتخاب می‌شود.

این خوانش‌ها از نظر شمار صفحه‌ها طول‌های متفاوت دارند به اعتبار سرشت آن شعرها. یادمان نرود که این خوانش‌ها آموزشی‌اند برای راه پیدا کردن به نه‌توهای این شعرها، و از این دریچه نوشته شده‌اند. غرض این نبوده که مقاله‌نویسی کنیم، بنا بر این هیچ اصراری در فشرده‌گویی یا فشرده‌نویسی نداشته‌ایم. می‌خواهیم شعر را مزه مزه کنیم، پیکرش را لمس کنیم، تماشایش کنیم، خیال‌پردازی کنیم. برای این کار چیزی که کم نداریم وقت است. پس چه عجله‌یی؟

بنا بر این، تأملاتی که در این خوانش‌ها عرضه می‌شود، بدون توجه به طول و عرض آن‌ها، راه‌ها و امکان‌هایی بیش نیست، و برای آن نوشته شده‌اند که شما را در این تماشا و شنیدن و لمس پیکر شعرها، چشیدن و بویدن و مزه مزه کردن ملکول‌های آن‌ها یاری کنند.

با این همه ضروری است بگویم چه کارهایی در این خوانش‌ها، خصوصاً در بخش تحلیل آن‌ها، می‌کنیم. مدعی نیستم که این کتاب در شمار آثاری است که می‌کوشد خوانش موشکافانه^۱ از شعر به دست دهد، اما پنهان نمی‌کنم که همیشه آن جور تحلیل را در نظر داشته‌ام. کار من اما از مرز یک تحلیل و تشریح ساده پا فراتر نمی‌گذارد. اصل در این تحلیل، آشنایی، جست‌وجو و کندوکاو این نکته‌هاست.

۱. خوانش موشکافانه برای close reading با این تعریف: «تحلیل مشروح و موشکافانه‌ی همبستگی‌ها و ابهامات معنایی چندگانه‌ی عناصر مؤلفه‌ی درون هر اثری»، (واژه‌نامه‌ی مصطلحات ادبی، م. ه. ابرامز، ذیل New Criticism).

reading را قرائت هم گفته‌اند که رسانای مفهوم پیشگفته‌ی آن نیست. خوانش (حاصل مصدر از خواندن) در فارسی چندان رایج نیست، اما در گلکی (geleki: گویش مازندرانی) به شکل خونش (xunesh) به کار برده می‌شود.

◀ شناخت نسبت‌ها یا روابط بین اجزا و عناصر شعرها، یا به طور کلی، ملکول‌های هر شعر.

◀ شناخت کنش یا کنش‌های تک‌تک این ملکول‌ها و برهم‌کنش (ممکن) آن‌ها، یعنی تأثیر و تأثر متقابل‌شان، و صورت فرجامین کارهایی که کل یکپارچه‌یی را در جان ما صورت می‌بندند.

◀ نگاه کردن و فکر کردن به فضاهای خالی گسترده‌ی میان ملکول‌های اصلی شعرها. مثلاً میان سلاخ و قناری، که من سعی کرده‌ام در خوانش طرح یک استحالته نشان دهم. خواننده اگر این جور فضاهای خالی را در بررسی ملکول‌های آن شعر ندیده بگیرد دیگر نه تنفسگاهی برای «سلاخ» آن شعر باقی می‌ماند و نه فضایی زمانی-مکانی خواهد داشت که در آن استحالته پیدا کند، یا از عمق جانش دیگرگون شود. در این صورت ما با سلاخی سنگ‌شده و فضایی منجمد رو به روییم که تجلی گاه استحالته‌ی انسانیش از دست رفته است. در معماری این شعر فضاهای پر و خالی از ارج خاصی برخوردارند.

◀ دنبال کردن طیف معنایی هر کلمه‌یی با توجه به چارچوب یا موقعیتی که در آن آمده. مثلاً توجه کنید به کلماتی چون عریان و سلاخ ... در شعرهای در لحظه و سلاخی می‌گریست ... به بیان دیگر، این جا در پیشزمینه گذاشتن یا برجسته کردن موقعیت‌های زبانی هر کلمه‌یی منظور بوده است.

◀ توجه به بعضی مختصات ساختاری شعرها، نه تا آن حد که وارد قلمرو فنی آن‌ها بشویم، چون فرض من بر این است که خواننده شاید آگاهی گسترده‌یی در این زمینه نداشته باشد. از این جاست جلب توجه خواننده به بعضی نکته‌های دستوری، در حد اطلاعات دوره‌ی راهنمایی.

◀ استفاده از دانسته‌های قبلی، مشروط به این که از سامان‌های بیرونی و درونی شعر آن طرف‌تر نرود، و ارتباط دادن آن با فضای کلی شعر. مثلاً در خوانش در لحظه‌ی رستاخیز ... میان شعری از ریگ و دا و شعر در لحظه چنین رابطه‌یی دیده‌ام.

◀ دیدن ارتباط میان شعر مورد نظر با نمونه‌های نثر و شعر گذشتگان، مثل نمونه‌هایی که از عطار و مولوی در خوانش در لحظه‌ی رستاخیز ... آورده‌ام، و با طرح اصلی گفتار طرح یک استحالته ... را از این سخن مولانا گرفته‌ام، از فیه ما فیه او: « اکنون از نیک و بد آدمی باید گذشته و فرو رفتن در او که چه ذات و چه گوهر دارد که دیدن و دانستن آن است. »

◀ برقراری ارتباط میان شعر مورد نظر با هنرهای دیگر مثل موسیقی و نقاشی، مثلاً در خوانش‌های در لحظه‌ی رستاخیز ... و آواز زلالی.

◀ مطرح کردن بعضی نکات فلسفی، در حد اشاره، که به تأمل و عمق‌یابی در شعر یاری می‌کند. چون که شعر، روح فلسفه است.

انگشت و ماه شاید دستی باشد اشاره‌کننده به در گشوده‌ی این شعرها برای ورود به نه‌توهای افسون‌کننده و عمیق آن‌ها — دری که شاید اول خیال کنیم بسته است.

نمی‌دانم شکل گفت‌وگووار پیش‌تر این خوانش‌ها چه قدر می‌تواند مفید باشد. نکات دیگری هم هست که در فصل «به‌توست که بدانییم» و فصل آخر کتاب، زنگار و آینه، که به نوعی ادامه‌ی این بحث است، گفته‌ام. اما این جا روی این نکته خیلی تأکید می‌کنم که هیچ‌یک از این خوانش‌ها را در یک نشست نخوانید — مثلاً خوانش بر سرمای درون بیش از سی صفحه است — بل که نرم نرمک و صبورانه با آن‌ها هم‌قدم شوید. شاید هفته‌ها، هر وقت که حالش را داشتید، با فاصله این‌ها را بخوانید، نه پشت هم، و الا به‌هم می‌آمیزند و معجون سخت‌گواری می‌سازند. برای من که این طور بوده.

ع. پاشایی، تهران، خرداد ۷۷
و ساری، داراب‌کلا، اسفند ۹۲